



هیوط در مه

نقدی بر کتاب پا به پای سرو؛ خاطرات خانم عفت مرعشی

لیلا کریمی شنبه‌بازاری^۱

چکیده

مقاله پیش رو، به نقد محتوایی خاطرات خانم عفت مرعشی در کتاب پا به پای سرو می‌پردازد. کتاب مورد نقد، سه دسته مطلب تاریخی را شامل است. نخست مشاهدات مستقیم راوی از وقایع تاریخی و نیز رویدادهای زندگی شخصی خاندان هاشمی است. دسته دوم روایت رویدادهای تاریخ انقلاب اسلامی است که راوی از زبان دیگران نقل کرده است و بخش سوم مطالبی که تحت عنوان پاورقی‌های تحقیقی در جای جای کتاب درج شده که محصول تلاش پژوهشگران مرکز منتشرکننده کتاب خاطرات است. در این نوشتار هر سه دسته فوق‌الذکر مورد نقد تاریخی قرار گرفته است.

در نقد پیش رو، تمام گزاره‌های مورد نقد مطرح نشده بلکه با گونه‌شناسی و سنخ‌یابی مطالب قابل نقد، تلاش شده نمونه‌هایی از هر سنخ مطرح گردد تا امکان بازبینی تمام ایرادات کتاب - در همه ابعاد - برای مخاطب فراهم باشد. «غلو و اغراق»، «سربازگیری

۱. دانش آموخته سطح دو حوزه علمیه خواهران



طلاب»، «تاراحتی از برخورد سرد شهید بهشتی»، «رحلت آقا مصطفی خمینی»، «قیام ۱۹ دی قم»، «خواب‌های عجیب خانم مرعشی»، «واقعه ۱۷ شهریور ۵۷»، «سفر امام به پاریس»، «اشتباه در نقل تاریخ وقایع» و «نقدی بر پاورقی‌های تحقیقی» ده سر فصل مورد نقد در خاطرات خانم مرعشی است.

خوانش انتقادی و بررسی موضوعات مورد نقد، با اتکا به اسناد و مکتوبات معتبر تاریخی صورت پذیرفته و در موارد متعدد، ابعاد پنهان و ناگفته‌های مرتبط با روایت راوی، مطرح شده است تا امکان قضاوت علمی در صحت‌سنجی گزاره‌های ادعایی راوی، برای مخاطب فراهم گردد.

کلیدواژه‌ها: عفت مرعشی، هاشمی رفسنجانی، نقد خاطرات، تاریخ شفاهی، انقلاب اسلامی، پایه پای سرو.

مقدمه

کتاب خاطرات خانم عفت مرعشی، همسر جناب آقای اکبر هاشمی رفسنجانی با عنوان *پا به پای سرو* در ۷ فصل و ۴۲۴ صفحه توسط دفتر نشر معارف انقلاب در سال ۱۳۹۱ منتشر شده است.^۱ این کتاب از معدود آثاری است که روایتی زنانه از تحولات سیاسی و تاریخی مربوط به انقلاب اسلامی ارائه داده است. روایت مرعشی از آن جهت قابل باز کاوی محققانه است که ممکن است به واسطه غلبه عواطف و احساسات،^۲ به مخدوش کردن بخش‌هایی از تاریخ تحولات انقلاب اسلامی منجر شده باشد. چه اینکه بر اساس فرامین رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره)، تاریخ انقلاب را باید آن گونه روایت کرد که واقعاً اتفاق افتاده است و از هر گونه غلو، اغراق و روایت جهت‌دار و کاریکاتوری پرهیز کرد.^۳

بخشی از مطالب این کتاب مربوط به مشاهدات مستقیم راوی است و بخشی دیگر مرور تاریخ انقلاب است که هیچ ارجاع خاصی نیز برای آن ذکر نشده است و در برخی موارد با ناراستی‌هایی همراه است که در ادامه به طور مستند به آنها اشاره خواهد شد. روایت

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، *پا به پای سرو؛ خاطرات عفت مرعشی*، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۱.
 ۲. در مقدمه کتاب به بعد احساسی بودن این روایت اشاره شده و از زبان محسن هاشمی رفسنجانی، چنین آمده است: «روایتی ناب، خواندنی و پر از احساسات پاک مادرانه و زنانه که لایه‌های اندرونی علمای مجاهد و مبارزان حقیقی راه آزادی و رهایی از یوغ استبداد شاهنشاهی را به تصویر می‌کشد». رک: *پا به پای سرو*، همان، ص ۹.
 ۳. نمونه‌های فراوانی از بایسته‌های تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی از زبان امام خمینی، در کتاب *نهضت/امام خمینی به قلم سید حمید روحانی* قابل مشاهده است که مهم‌ترین این شاخصه‌ها و بایسته‌ها، در دست‌نوشته تاریخی امام خطاب به سید حمید روحانی منعکس است. رک: سید حمید روحانی، *نهضت/امام خمینی*، دفتر اول، ص ۲۹-۹.

تأکید و تکیه بر اعتماد
فوق العاده امام به هاشمی
چه معنایی دارد؟ اگر چنین
اعتماد ویژه‌ای وجود داشت،
چرا امام به توصیه‌نامه هاشمی
مبنی بر تأیید سازمان التقاطی
و تروریستی مجاهدین خلق،
وقعی نمی‌گذارد و برعکس، در
نامه به محمد هاشمیان - داماد
و پسر عموی هاشمی - دفاع
فوق العاده هاشمی از مجاهدین
خلق را نشان از اغفال وی از
سوی سازمان برمی‌شمارد!

شخص راوی نیز از جوانب متعدد قابل نقد است که
پس از نقل مستقیم این موارد، نکات مورد تأمل در
مورد آن بخش‌ها بیان شده است.

در این مقاله تلاش شده است مواردی از روایت
خانم مرعشی که به نوعی با مستندات و حقایق
تاریخی در تعارض است و یا رنگی از غلو و اغراق بر
آن مشاهده می‌شود، را در معرض قضاوت مخاطب
قرار دهیم.

غلو و اغراق

غلو و اغراق در مورد شخصیت‌ها، جریان‌ها و
بازتاب وقایع تاریخی یکی از آسیب‌های جدی در
تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی است که امام راحل

در موارد متعدد نسبت به آن هشدار داده‌اند و فعالان عرصه تاریخ‌نگاری و مبارزات
سیاسی را از آن بازدار داشته‌اند. بازخوانی تذکرات صریح حضرت امام به دو تن از یاران
و همراهان سرشناس خود، نسبت به پرهیز از اغراق گویی، نمونه روشنی در بازشناسی
مشئ و مسلک امام در این موضوع است. سید محمود داعی از فعالان نهضت امام در
نجف، در جریان فعالیت رادیویی‌اش در بغداد، به تذکرات امام اشاره کرده و در این زمینه
چنین گفته است:

[امام پس از مشاهده و مطالعه متن برنامه‌های اجراشده در رادیو]
مرا خواستند و فرمودند که من برنامه‌ها را دیدم، مجموعاً خوب بود، اما
دو تذکر دارم. یکی اینکه سعی کنید مبالغه نکنید و دروغ هم نگوئید.
حقیقت را بگوئید و اضافه هم نگوئید. همان حقیقت تأثیر خودش را
دارد. دوم اینکه در برنامه‌ها فحاشی نکنید... شما واقعیت را بگوئید.^۱
سید حمید روحانی تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی نیز در مقدمه جلد اول از مجموعه نهضت

۱. گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود داعی (یادها- ۳۵)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر
آثار امام خمینی، عروج، ۱۳۸۷، ص ۸۶-۸۵. این تذکر در واکنش به یک جمله از سید محمود داعی داده شد که در
مقام نفی اتهامات رژیم به امام مبنی بر فتوادل بودن امام، در برنامه رادیویی‌اش مدعی شده بود که «امام یک و جب
زمین ندارد» امام در جواب ایشان می‌فرماید: «نه اینطور نیست که یک و جب زمین نداشته باشیم. ما در خمین
یک قطعه زمین داریم که در اختیار اخوی است. ایشان کشاورزی می‌کند و درآمدش را بین فامیل و فقرا تقسیم
می‌کنند. اینکه من زمین ندارم خلاف واقع است، شما واقعیت را بگوئید.» رک: همان، ص ۸۶.





امام خمینی، در ضمن بیان خاطرات و انتشار دست‌نوشته‌های امام، به بیان نکات مهمی در باب بایسته‌های تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی از منظر امام خمینی (ره) اشاره می‌کند. وی پس از اتمام کتاب بررسی و تحلیلی/ز نهضت/امام خمینی، آن را برای بازبینی در اختیار امام قرار می‌دهد و امام پس از نگاه اصلاحی به بخش‌هایی از این اثر، یادداشتی نیز روی آن گذاشتند که متن آن یادداشت چنین است:

آنچه قلم زدم یا خیلی مبالغه‌آمیز بود، یا موافق واقع نبود. به نظر اینجانب، اگر می‌خواهید شرح حال را برای کاتب مصری بنویسید، ساده باشد و از شعر و نثر حماسه‌آمیز خالی باشد. بیشتر نظر به بیان نهضت اخیر و کیفیت آن و تأثیر آن در طبقات روشن و سایر طبقات و خصوصاً راجع به مخالفت با اسرائیل مشروح ذکر شود، بی‌مبالغه، به همان نحو که واقع شده است...^۱

با توجه به مقدمات پیش گفته، به بررسی بخش‌هایی از خاطرات خانم عفت مرعشی که احیاناً حاوی مطالب اغراق‌آمیز است می‌پردازیم. در بخشی از کتاب تعبیری اغراق‌آمیز نسبت به همسر راوی به چشم می‌خورد که جالب توجه است. خانم مرعشی در معرفی خود چنین می‌گوید:

من عفت مرعشی، همسر عالم مجاهد، روحانی وارسته، سیاستمدار نامی ایران زمین، تربیت یافته مکتب اهل بیت علیهم السلام، انسان شریف و بزرگوار حضرت آیت‌الله آشیخ اکبر هاشمی رفسنجانی هستم. در مورد این بخش از خاطرات، نوعی اغراق در مورد همسر راوی به زبان آمده است که تلاش دارد از هاشمی شخصیتی ممتاز معرفی نماید. این تعبیر در حالی به کار برده می‌شود که در سیره بزرگان دین، نوعاً در مقابل کار بست القاب و عناوین نوعی امتناع و استنکاف وجود داشته است. با وجود این، چگونه جناب آقای هاشمی که انتشار روایت‌های منتسب به ایشان حتماً با نظارت و مشاورت ایشان منتشر می‌شود، از به کار بردن چنین القاب و عناوین پرطمطراقی جلوگیری نکرده و به درج آن راضی شده است؟^۲ و شاید بتوان گفت که این بزرگ‌نمایی‌ها برگرفته از خوی و خصلت شخصی و سیره

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۱۵.

۲. متأسفانه جناب آقای هاشمی تا آنجا که توانسته است خود را شخص محوری حوادث انقلاب و رهبر فعالیت‌های مبارزاتی وانمود کرده و چه بسا می‌توان گفت که اگر فضای اجتماعی و رودرپایستی‌های مرسوم اجازه می‌داد، ایشان پروا نداشت بنویسد که رهبری نهضت و انقلاب را او برعهده داشته و امام (ره) مجری نظریات و پیشنهادات او بوده است کما اینکه در برخی موارد به طور ضمنی این مفهوم را القا کرده است.

سیاسی شخص جناب آقای هاشمی است که در روایت تاریخی و خاطراتش، همواره خود را به عنوان محور وقایع معرفی نموده است.^۱

وی در ادامه، اینچنین به معرفی خود ادامه می دهد:

مردم عزیز مرا اغلب با دو حادثه و دو روایت می شناسند؛ اول حادثه ترور همسرم در سال ۱۳۵۸ که در نجات معجزه‌وار ایشان صاحب نقش بودم و دوم حوادث تلخ بعد از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ و صحنه رأی دادن در حسینیه جماران که جملاتی از من در رسانه‌ها انتشار یافت و بهانه‌ای برای تخریب همسر و فرزندانم توسط تندروها شد.^۲

در فراز بالا نیز، راوی بدون آنکه ماهیت کلام خود در سال ۸۸ را بازگو کند که در آن مردم را به شورش علیه جمهوری اسلامی دعوت کرده بود، تلاش می کند منتقدان سخنان آشوب طلبانه خود را افرادی تندرو معرفی نماید. استفاده از تعبیر تندرو و افراطی برای فعالان سیاسی انقلابی و متعهد بیشتر در امتداد گفتمانی است که بیشتر از ناحیه جریان‌های ضد انقلاب و سازشکاران تازه به قدرت رسیده به کار گرفته می شود و بارها مورد نقد رهبر معظم انقلاب نیز واقع شده است.^۳

در بخش دیگری از کتاب پا به پای سرو چنین می خوانیم:

آشیخ اکبر در صف اول میدان مبارزه بود و اطلاعات زیادی از نیروهای مبارز داخل ایران از هر قشر و دسته‌ای داشت. با جامعه و نیازهای روز

۱. در مقالات انتقادی استاد سید حمید روحانی پیرامون خاطرات جناب آقای هاشمی رفسنجانی، این معنا با بیان مصادیق و به تفصیل بیشتری قابل دستیابی است که این بخش خلاصه‌ای از نقدهای ایشان پیرامون شخصیت و فعالیت‌های هاشمی رفسنجانی است.

۲. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۲۰.

۳. مقام معظم رهبری در این زمینه چنین می فرمایند: «یک عادت می‌هم در بعضی پیدا شده است که همین طور مدام تکرار می‌کنند «تندروها، تندروها»؛ خوب بله، تندروی و کندروی - طرف افراط و تفریط - هر دو بد است، این معلوم است اما [اینکه] تندروی چیست، کندروی چیست، خط میانه کدام است، چیزهای خیلی واضح و روشنی نیست، جزو مسائل بین نیست، تبیین لازم دارد. چون برای ما خیلی زیاد خبر می‌آید؛ این روزنامه‌ها و مطبوعات گوناگون را هم آدم نگاه می‌کند، من می‌فهمم که بعضی وقتی می‌گویند تندروی، جریان حزب‌اللهی و مؤمن مورد نظرشان است؛ نه، جریان مؤمن را، جریان انقلابی را، جوانان حزب‌اللهی را متهم نکنید به تندروی؛ اینها همان کسانی هستند که با همه وجود، با همه اخلاص در میدان حاضرند، آنجایی هم که دفاع از مرزها لازم باشد، دفاع از هویت ملی لازم باشد، مسئله جان دادن و خون دادن مطرح باشد، همین‌ها هستند که به میدان می‌آیند. به صرف اینکه یک جایی یک قضیه‌ای واقع بشود که مورد قبول و تأیید نباشد، فوراً پای حزب‌اللهی‌ها را اوسط [بکشند، مثل قضیه سفارت عربستان که البته کار بسیار بدی بود، کار غلطی بود و هر کسی کرده باشد کار غلطی است؛ جماعت مؤمن را، جوان‌های انقلابی را که هم انقلابی‌اند - چون بنده با این جوان‌ها تا حدود زیادی و از دور و نزدیک انس دارم - هم خیلی اوقات عقشان و فهمشان و تعقلشان هم از بعضی از بزرگ‌ترها خیلی بیشتر است.» (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دست‌اندرکاران برگزاری انتخابات، ۱۳۹۴/۱۰/۳۰)





آشنا و از فرهنگ غنی حوزه برخوردار بود. روحانیت مبارز او را قبول داشت. وظیفه ایشان در سال‌های مبارزه، هماهنگی و هم‌افزایی نیروها در جهت حرکت علیه رژیم بود. از طرف دیگر، هم‌سرم انسانی سخت‌کوش، باهوش، پرکار، خوش‌سلیقه، خوش‌اخلاق، خوش‌فکر و عالم بود. ملاقات حضوری او با امام بسیار مفید بود. امام اعتماد فوق‌العاده‌ای به ایشان داشتند.^۱

در مورد تعابیر مذکور نکته قابل نقد آنکه اولاً در این روایت نیز به تقلید از خاطرات شخص جناب آقای هاشمی، تلاش شده است از وی شخصیتی ممتاز و متمایز از سایر مبارزان ارایه شود که در مبارزات نقش محوری داشته است! این در حالی است که اگر ایشان چنین جایگاهی داشته است، چگونه در تمام دوران تبعید امام، تنها یک‌بار به نجف عزیمت کرده و با امام ملاقات حضوری داشته است و هم‌زمان از سایر راه‌های ارتباطی مانند مکاتبه مستقیم و... نیز کمترین بهره را برده است. کسی که با رهبری نهضت کمترین ارتباط را داشته، چگونه «وظیفه ایشان در سال‌های مبارزه، هماهنگی و هم‌افزایی نیروها در جهت حرکت علیه رژیم» بوده است و می‌توانسته نقش محوری در مبارزات داشته باشد؟ این وظیفه توسط چه کسی بر عهده ایشان قرار داده شده بود؟ کدام روایت از سایر مبارزان این مدعا را تأیید می‌کند؟ نکته دیگر در مورد اعتماد فوق‌العاده امام به ایشان است که این مسئله نیز از چند منظر قابل نقد است. در باز کاوی مدعای خانم مرعشی گفتنی است تا آنجا که در گزارشات مکتوب و خاطرات شفاهی آمده است، بزرگانی مانند آیت‌الله شهید بهشتی و استاد شهید مطهری پیشگام هدایت جریان مبارزه در ایران بودند و رسالت هدایت و هماهنگی نیروهای مبارز را بر دوش داشتند، مبارزان مسلمان را سازماندهی می‌کردند و شبهات و ابهامات جوان‌ها را از نظر اعتقادی برطرف می‌ساختند و از انحراف و التقاط آنان جلوگیری به عمل آوردند.

دیگر آنکه باید از راوی پرسید تأکید و تکیه بر اعتماد فوق‌العاده امام به هاشمی چه معنایی دارد؟ آیا مفهومش عدم اعتماد فوق‌العاده به سایر مبارزان است؟ این فوق‌العادگی در کدام تصمیم امام نمود یافته است؟ با چه پشتوانه‌ای این مدعا مطرح گردیده است؟

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۲۳۱.

در مورد این بخش به نظر می‌رسد خانم غفت مرعشی در صدد است تا با ذکر این تملق‌ها از شوهرش، نه فقط شوهرش را بزرگتر از آنچه هست جلوه دهد. بلکه در تلاش است تا به خاطر انتسابی که به او دارد و دائماً آن را با عنوان «شوهرم» تکرار می‌کند، خودش را بزرگ کند و در این مسیر، هر چه هاشمی را بزرگ‌تر کند، خودش بزرگ‌تر می‌شود. یعنی در واقع با این کار دارد مجیز خودش را می‌گوید.

خانم مرعشی در مورد رحلت آقا مصطفی خمینی تلاش کرده است آن را ناشی از خستگی و ملاقات‌های طولانی و راز و نیاز شبانه قلمداد کند و بدون آنکه به اسامی راویان واسطه اشاره‌ای کرده باشد، معلومات خود را به برخی اطرافیان ایشان منتسب می‌سازد

نکته دیگر آنکه، اگر چنین اعتماد ویژه‌ای وجود داشت، چرا امام به توصیه‌نامه هاشمی مبنی بر تأیید سازمان التقاطی و تروریستی مجاهدین خلق، واقعی نمی‌گذارد و بر عکس، در نامه به محمد هاشمیان - داماد و پسر عموی هاشمی - دفاع فوق‌العاده هاشمی از مجاهدین خلق را نشان از اغفال وی از سوی سازمان برمی‌شمارد!^۱ در مورد پیشنهاد آقای هاشمی به حذف شعار راهبردی و ماندگار «مرگ بر امریکا» نیز می‌بینیم که «امام (ره) اصولاً این پیشنهاد را قابل جواب نمی‌داند و به مصداق آیه شریفه «و اذا مروا باللغو

مروا کراما»^۲ آن را مسکوت می‌گذارد. همچنین در جریان برقراری ارتباط پنهانی هاشمی با امریکا و سفر مک فارلین به ایران نیز حضرت امام (ره) با مخالفت صریح خود آن نقشه را هم نقش بر آب می‌کند.»^۳

در سایر تصمیمات راهبردی نیز، نشانی از این اعتماد ویژه به چشم نمی‌خورد!

سربازگیری طلاب

از جمله نکات قابل تأمل در کتاب مورد نقد، اشتباهات مربوط به نقل برخی تاریخ‌ها و تناقض‌گویی و ناراستی روایت تاریخی وقایع است که نیازمند بازنگری است. از جمله

۱. سید حمید روحانی در مصاحبه با خبرگزاری فارس، به تشریح این موضوع می‌پردازد: «فارس: شما در جوابیه خود به آقای هاشمی رفسنجانی، به نامه‌ای مبنی بر اینکه امام فرموده بود هاشمی احتمالاً اغفال شده اشاره کرده بودید، با توجه به اینکه نامه مذکور در صحیفه/امام موجود نیست، استناد شما چیست؟ روحانی: بخشی از نامه‌ای که در پاسخ به اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی در پاسخ نامه‌ای به آن اشاره کردم به سال ۵۲ برمی‌گردد. در سال ۵۲ حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمیان امام جمعه امروز رفسنجان نامه‌ای به امام نوشته و این سؤال را مطرح کرده است که آقای هاشمی رفسنجانی از مامی خواهد و جوهات شرعی را برای کمک به سازمان مجاهدین خلق در اختیارش قرار دهیم، که امام خمینی (ره) در پاسخ به این سؤال فرموده‌اند، جایز نیست و احتمالاً آقای هاشمی در این قضیه اغفال شده است.

فارس: چرا این نامه تاکنون منتشر نشده و شما چگونه از این نامه مطلع شدید؟ روحانی: در سفری که به رفسنجان داشتم این نامه را که در منزل آقای هاشمیان قاب شده بود و در دفتر کارش قرار داشت رؤیت کردم. آقای هاشمیان به احترام آقای هاشمی رفسنجانی این نامه را منتشر نکرده است. رک: «در گفت‌وگویی تفصیلی با فارس عنوان شد: اظهارات سید حمید روحانی در خصوص خاطرات هاشمی، مجمع روحانیون و حوادث اخیر»، خبرگزاری فارس، انتشار در ۱۰/۸/۸۸، ۱۸:۳۸، به آدرس:

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8810231518>

۲. قرآن کریم، سوره فرقان، آیه ۲۲.

۳. این بخش از مقاله، چکیده بیانات و آثار استاد سید حمید روحانی در مورد موضوع «حذف شعار مرگ بر امریکا» و ماجرای «مک فارلین» است.





می‌توان به تاریخ دستگیری طلاب و اعزام به سربازی اشاره کرد که خانم مرعشی از زبان برادرش، چنین نقل کرده است:

حسین نتوانست خود را کنترل کند و گفت: حالا که ناراحت نیستی، ناراحتی هم ندارد، پس بدان که آشیخ اکبر و عده‌ای از طلبه‌های قم را از ۲۱ فروردین [۱۳۴۲]، قبل از حادثه فیضیه برای خدمت سربازی اجباری به پادگان باغشاه آورده‌اند.^۱

مسئله مورد نقد آنکه، تاریخ حادثه فیضیه ۲ فروردین ۱۳۴۲ است و راوی پیش‌تر خود همین تاریخ را به درستی ذکر کرده است،^۲ پس با وجود این چگونه ۲۱ فروردین را به عنوان روز «دستگیری طلاب قبل از حادثه فیضیه» نقل کرده است؟ آن گونه که می‌بینید در نقل تاریخ به تناقض تاریخی توجهی نشده و راوی از تعبیری نادرست استفاده کرده است. گذشته از اشتباه مذکور، تاریخ سربازگیری طلاب نیز به درستی نقل نشده است. آن گونه که در اسناد مربوطه منعکس است:

در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۴۲ فرمان اعزام روحانیون قم و اصفهان به سربازی صادر شد و مأموران رژیم به طرز وحشیانه‌ای در کوچه‌ها و خیابان‌ها به دستگیری طلاب و روحانیان جوان پرداختند... و آنان را به حوزه‌های سربازگیری اعزام داشتند.^۳

جالب آنکه در کتاب خاطرات همسر خانم مرعشی نیز تاریخ دستگیری آقای هاشمی رفسنجانی، ۲۰ فروردین نقل شده است. در کتاب *دوران مبارزه* چنین آمده است:

۱۳۴۲/۱/۲۰: در پی نادیده گرفتن معافیت تحصیلی طلاب از سوی

رژیم، اکبر هاشمی رفسنجانی به خدمت نظام وظیفه برده شد.^۴

همچنین در کتاب *صحیفه امام* نیز، پس از درج پیام تاریخی امام خمینی (ره) خطاب به

۱. سید علی مرعشی (به اتمام)، همان، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۴۳.

۳. سید حمید روحانی، همان، ص ۴۲۴. با اندک تلخیص و تغییر. و همچنین در سند دیگری در این زمینه چنین آمده است: «رئیس اداره نظام وظیفه عمومی... در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۴۲، طی بخشنامه‌ای رسمی با قانونی خلق الساعه، کارت معافیت طلاب را که از وزارت فرهنگ صادر شده بود، نادیده گرفته، دستور اعزام طلاب به سربازی را صادر کرد.» رک: همان، ص ۴۲۳.

۴. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه*، ج ۲، ص ۱۵۶۳.



طلاب دستگیر شده،^۱ تاریخ دستگیری طلاب اول اردیبهشت سال ۴۲ نقل شده است.^۲ با توجه به مستندات موجود، تاریخ ۲۱ فروردین، صحیح و دقیق نیست و جاداشت که راوی و مجموعه منتشر کننده خاطرات وی، به این مستندات مراجعه و تاریخ را به دقت نقل می کردند.

ناراحتی از برخورد سرد شهید بهشتی

یکی از محورهای قابل نقد در خاطرات خانم عفت مرعشی، پرهیز از واکاوی و تبیین دقیق بخشی از فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی آقای هاشمی است. خصوصاً آن بخش از فعالیت وی که به همکاری و حمایت از سازمان مجاهدین خلق مربوط است، بازتابی در روایت مرعشی نیافته است. این در حالی است که در کتاب *دوران مبارزه*، شخص هاشمی رفسنجانی ابایی از بیان ارتباط وثیق و حمایت وسیع خود از سازمان مذکور نداشته است. مسئله مهمی که خانم مرعشی به طرزی هنرمندانه از گفتن آن امتناع ورزیده، علت دستگیری جناب آقای هاشمی است که در پی لو رفتن نامه حمایت وی از اعضای سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، اتفاق افتاد.^۳ مسئله ارتباط آقای هاشمی با سازمان مجاهدین و حمایت پر دامنه (مادی و معنوی) وی از فعالیت‌های آن، موجب شد تا برخی

۱. نگران نباشید، تزلزل به خود راه ندهید و با کمال رشادت و سربلندی و روحی قوی بایستید. شما - هر کجا که باشید - سربازان امام زمان (عج) می باشید و باید به وظیفه سربازی خود عمل نمایید. رسالت سنگینی که اکنون به عهده دارید روشن ساختن و آگاه کردن سربازان و درجه دارانی است که با آنان سرو کار دارید؛ که لازم است از انجام این رسالت مقدس اسلامی غفلت نورزید. تعلیمات نظامی را با کمال جدیت و پشتکار دنبال کنید؛ هم از نظر روحی و هم از نظر جسمی خود را قوی سازید؛ مبدا یک وقت خدای نخواستہ ضعف و تزلزلی از شما بروز کند که موجب سرشکستگی روحانیت می شود؛ و برای شما عواقب ناگواری همراه خواهد داشت. صحیفه/امام، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. در ذیل پیام امام در کتاب *صحیفه/امام*، چنین آمده است: «متن حاضر، به نوشته مؤلف کتاب *نهضت/امام خمینی*، ج ۱، ص ۴۰۶، مضمون پیامی است که امام خمینی پس از فرمان ۱۱ اردیبهشت ۴۲ دولت مبنی بر اعزام روحانیون به سربازی به طور شفاهی صادر فرمودند.» رک: *صحیفه/امام*، همان.

گفتنی است آن گونه که در مراجعه به کتاب *نهضت/امام خمینی* به دست آمده آن در این مقاله درج شد، تاریخ اول اردیبهشت در کتاب *نهضت/امام خمینی* ذکر نشده است و به نظر می رسد تنظیم کنندگان کتاب *صحیفه/امام*، در این مورد اشتباه کرده اند.

۳. هاشمی رفسنجانی نیز جزء کسانی بود که به دنبال سفر نمایندگان سازمان مجاهدین در سال ۱۳۴۹ به نجف و دیدار با امام، تلاش داشت ضمن نوشتن نامه حمایت و تأیید، اطمینان امام را به فعالیت‌های سازمان جلب نماید که البته امام به نامه شخصیت‌های بزرگ‌تر از آقای هاشمی (مانند آیت‌الله طالقانی) نیز در موضوع حمایت از سازمان، توجهی نکرد و لذا این نامه به فرض وصول هم نمی توانست در جلب اعتماد امام به یک سازمان التقاطی و منحرف با مشی مسلحانه، تأثیری داشته باشد. در رنج نامه مرحوم سید احمد خمینی به تفصیل ماجرای نامه‌های حمایت آمیز روحانیت مبارز از سازمان مجاهدین و عدم التفات امام به این نامه‌ها اشاره شده است. رک: *رنج نامه* سید احمد خمینی خطاب به آیت‌الله منتظری، ص ۵.



از روحانیون برجسته مانند شهید بهشتی به عملکرد هاشمی اعتراض داشته باشند^۱ و در عمل این انتقاد را به او بیان کرده و فاصله‌ای را بین خود و هاشمی ایجاد کرده بودند و شاید از این حیث بود که برای آزادی وی تلاشی نمی‌کردند که این موضوع، موجب ناراحتی شدید خانم مرعشی از شهید بهشتی شده است. در ادامه روایت خانم مرعشی در موضوع مذکور را مرور می‌کنیم:

در دهه پنجاه مبارزه با رژیم توسط گروه‌های سیاسی جدی‌تر شده بود... در این فکر بودم که کاری نکنم. نمی‌شد که همسرم در زندان باشد و ما که نزدیک‌ترین افراد او هستیم، در خانه بنشینیم و کاری برایش نکنیم... پیش خودم گفتم از آقای بهشتی که در همسایگی ماست، کمک بگیرم و با ایشان مشورت کنم. خیلی روی ایشان حساب می‌کردم. نیامدن به منزل ما و احوال نگرفتن را به حساب احتیاط ایشان در شرایط سخت و خفقان از بر خورد با ساواک می‌دانستم. از همسرشان وقتی گرفتم. معمولی با من برخورد کردند که توقع نداشتم. در این ملاقات من جریان بازداشت آقای هاشمی را برایشان تعریف کردم. گفتم که نمی‌توانیم ملاقاتی از آنها بگیریم. ایشان خونسرد گفتند که آقای هاشمی با فعالیت‌هایی که دارد و به گروه‌ها و سازمان‌هایی کمک و همکاری می‌کند، کار قابل توجهی نمی‌شود برای ایشان کرد. بسیار ناراحت شدم، یعنی چه؟ گفتم پس ایشان باید اعدام شود! خداحافظی کردم و ناراحت و عصبانی از منزل خارج شدم.^۲

همان طور که می‌بینید، شهید بهشتی نیز با توجه دادن به مشی مبارزاتی آقای

۱. در کتاب خاطرات هاشمی رفسنجانی با عنوان *دوران مبارزه*، اسنادی منتشر شده که به ارتباط وثیق هاشمی با سازمان مجاهدین خلق اشاره دارد و علت دستگیری وی، همکاری با این گروه تروریستی و حمایت از آنها بیان شده است. در بخشی از این اسناد چنین آمده است: «به دنبال کشف یک گروه خرابکار و برانداز معتقد به ایدئولوژی اسلامی بر مبنای سوسیالیسم، تحت عنوان گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران در تهران و شهرستان‌ها، که اعضای آن اقداماتی به نفع گروه موصوف انجام می‌دادند و اکثر اعضای این گروه در سال ۲۵۳۰ دستگیر و عده‌ای موفق به فرار شدند که با آغاز زندگی مخفی به تلاش‌های خرابکارانه و ترور شخصیت‌های داخلی و خارجی پرداختند که با پیگیری‌های لازم، مأمورین جهت دستیابی به این عناصر و دستگیری اعضای به اصطلاح نظامی گروه موصوف و تحقیقات از آنان، مشخص گردید نامبرده بالا اکبر هاشمی رفسنجانی [یکی از افراد فعال و مرتبط می‌باشد که ضمن برقراری ارتباط با افراد فعال به اصطلاح کادر مرکزی گروه، اقداماتی در زمینه‌های مختلف فوق به منظور پیش برد مقاصد خرابکاران نموده که با تهیه طرح‌های مقتضی دستگیر و برابر قرار تأمین روز ۵۴/۹/۳ شعبه یک بازپرسی دادستانی ارتش بازداشت و ضمن رؤیت قرار صادره نسبت به آن اعتراضی ننموده است.» رک: علی اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه: خاطرات تصویرها، اسناد، گاه‌شمار*، زیر نظر: محسن هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۶؛ ج ۲، ص ۱۴۴۰، سند شماره ۰۸۸۲/۲.

۲. سید علی مرعشی (به اتمام)، همان، ص ۱۶۶-۱۶۵.

یکی از محورهای قابل نقد در خاطرات خانم عفت مرعشی، پرهیز از واکاوی و تبیین دقیق بخشی از فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی آقای هاشمی است. خصوصاً آن بخش از فعالیت وی که به همکاری و حمایت از سازمان مجاهدین خلق مربوط است، مسئله ارتباط آقای هاشمی با سازمان مجاهدین و حمایت پر دامنه (مادی و معنوی) وی از فعالیت‌های آن، موجب شد تا برخی از روحانیون برجسته مانند شهید بهشتی به عملکرد هاشمی اعتراض داشته باشند

هاشمی، با نوع برخورد خود به نقد عملکرد مبارزاتی وی می‌پردازد و حاضر نمی‌شود تلاشی برای آزادی او انجام دهد و همین مسئله نیز خشم و عصبانیت همسر هاشمی را به همراه دارد. گرچه در آن زمان هنوز سازمان به طور کامل نقاب نفاق را از چهره بیرون نیاورده بود، اما بزرگانی مانند شهید بهشتی، خط انحراف و التقاط در مبارزه را به خوبی تشخیص داده بودند و بر عکس جناب آقای هاشمی، حاضر نبودند آن را تأیید یا تقویت نمایند و بلکه به کلی از این جریان فاصله می‌گرفتند.

رحلت آقا مصطفی خمینی

در مورد رحلت آقا مصطفی خمینی راوی تلاش کرده است آن را ناشی از خستگی و ملاقات‌های طولانی و راز و نیاز شبانه قلمداد کند و بدون آنکه به اسامی راویان واسطه اشاره‌ای کرده باشد، معلومات خود را به برخی اطرافیان ایشان منتسب می‌سازد: بنا به گفته اطرافیان، افرادی از تهران به دیدار ایشان رفته بودند و ملاقات با آنها در منزلشان طولانی شده بود. مهمانان دیروقت می‌روند. عادت ایشان این بوده که تا صبح بیدار باشند و با خدای خود راز و نیاز کنند. بعد از نماز صبح می‌خوابند. زمانی که صبحانه ایشان را می‌برند، مشاهده می‌کنند که آن سید بزرگوار، سر سجاده دار فانی را وداع گفته و به ملکوت اعلی پیوسته است.^۱

در این مورد گفتنی است اولاً به مشکوک بودن مرگ ایشان هیچ اشاره‌ای نشده است؛ این در حالی است که قریب به اتفاق همراهان و اطرافیان ایشان آن را مشکوک قلمداد کرده‌اند و برای آقا مصطفی تعبیر شهید را به کار می‌برند که در خاطرات روحانیون مبارز در این زمینه قابل مشاهده است.^۲ گذشته از این، راوی بدون اشاره به منبع اطلاعات خود، تلاش کرده است این رحلت را امری عادی و ناشی از دیدارهای طولانی و بی‌خوابی

۱. همان، ص ۲۹۴.

۲. برای اطلاع بیشتر در این باره رک: امید/سلام؛ مجموعه مقالات پیرامون شخصیت علمی و مبارزاتی آیت‌الله سید مصطفی خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۰.





جلوه دهد که در جای خود قابل نقد است. خصوصاً که مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، دقیقاً بر عکس روایت خانم مرعشی، از جانب اطرافیان آقا مصطفی مدعی می‌شود که ایشان به شهادت رسیده است و مسمومیت را علت اصلی رحلت و شهادت ایشان معرفی می‌کند.^۱ در بخشی از کتاب/مید/سلام، در تأیید این مدعا چنین آمده است:

علت مرگ [آقا مصطفی] مشخص نشد اما از مجموع گفته‌های بستگان درجه اول، نزدیکان و دوستان چنین برمی‌آید که مرگ سید مصطفی طبیعی و عادی نبود، بلکه در اثر نوعی مسمومیت به شهادت رسید. آثار مسمومیت در بدن شهید از همان ابتدا کاملاً مشهود بود.^۲

قیام ۱۹ دی قم

در بخش دیگری از خاطرات عفت مرعشی به موضوع قیام ۱۹ دی قم اشاره شده و اطلاعات ناقص و نادرستی از این واقعه تاریخی ارایه شده است. وی در این مورد چنین گفته است:

در روز ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامه/طلاعات، مقاله‌ای توهین‌آمیز علیه امام به سفارش ساواک انتشار یافت... طلبه‌های قم علیه این مطلب توهین‌آمیز روزنامه/طلاعات تظاهرات کردند. مردم در منزل آقای شریعتمداری متحصن شدند. پلیس با متحصنین درگیر شد و در ۱۹ دی زد و خوردهی پیش آمد. در این حادثه عده‌ای کشته شدند.^۳

در مورد این بخش از خاطرات، گفتنی است اولاً به فرآیند قیام به طور دقیق اشاره نشده که با تجمع علما و اساتید حوزه علمیه قم در منزل آیت‌الله نوری همدانی آغاز شد و پس از آن با حضور در بیوت مراجع قم در روز ۱۸ دی همراه شد که ماجرای تجمع در منزل آقای شریعتمداری نیز مربوط به روز ۱۸ دی است نه نوزدهم! بعد از آن مردم در صبح و عصر روز نوزدهم دی نیز در منازل برخی از علما و فضلاء قم تجمع کردند که در عصر این روز و پس از حضور مردم در اطراف بیت آیت‌الله نوری همدانی این درگیری خونین

۱. این ادعا که راوی «خستگی به خاطر دیدار و مناجات شبانه» را علت فوت سید مصطفی مطرح می‌کند، به نظر می‌رسد که اولین بار است درباره مرگ سید مصطفی مطرح شده است و باید به اقوال مختلفی که درباره این مسئله هست اضافه کرد! گفتنی است اظهار نظرهایی از این دست در مورد علت درگذشت شخصیت‌های سیاسی را باید از سنخ اظهار نظر دختران خانم مرعشی (فائزه و فاطمه هاشمی) در مورد علت مرگ مرحوم لاهوتی برشمرد که فاقد سند و پشتوانه علمی است.

۲. رک: همان، ص ۹.

۳. سید علی مرعشی (به اتمام)، همان، ص ۲۹۴.

در بخش‌هایی از خاطرات خانم مرعشی، خواب‌هایی روایت می‌شود که خاطرات راوی را با نوعی تقدس‌گرایی عجین می‌کند. به نظر می‌رسد راوی با بیان این خواب‌ها، تلاش می‌کند چهره‌ای ماورایی و قدسی از زندگی شخصی و خانوادگی خود ارایه دهد و از این رو، نوعی مشروعیت برای خانواده دست و پا کند

پیش آمد و مردم در حد فاصل بیت آیت‌الله نوری و حرم مطهر، در چهارراه بیمارستان مورد هجوم قرار گرفتند و تعدادی از آنان به شهادت رسیدند و از این رو، نام چهارراه مذکور به چهارراه شهدا تغییر کرد.

این در حالی است که منزل آقای شریعتمداری در خیابان صفاییه و محدوده چهارراه بیمارستان واقع نبوده و از این رو، در هنگامه درگیری‌های روز نوزدهم دی کاملاً از کانون درگیری دور بوده است. از این گذشته،

تجمع طلاب و مردم معترض در بیوت مراجع عظام، منحصر در منزل آقای شریعتمداری نبوده و معترضان در منازل حضرات آیات گلپایگانی، مرعشی نجفی، میرزاهاشم آملی و علامه طباطبایی نیز حاضر شده‌اند.^۱ علاوه بر این، در آن جریان اصولاً برنامه تحصن در کار نبوده است. اجتماع کنندگان تنها از صاحب بیت اعلام نظر و اعلام انزجار از آن مقاله ننگ‌بار را می‌خواستند و اقدام فوری جهت جبران این جسارت به ساحت مقدس امام را طلب می‌کردند. ضمناً در این مسئله که مقاله مذکور به سفارش و به قلم چه کسی نوشته شده نیز مسئله مطرح شده در خاطرات خانم مرعشی (نگارش مقاله به سفارش ساواک) یقینی است و بلکه احتمالی ضعیف است چه اینکه تاکنون سندی مبنی بر این سفارش یا تصمیم مهم از اسناد ساواک یافت و منتشر نشده است. بلکه آنچه با قرائن و شواهد سازگارتر است آنکه نگارش مقاله توهین‌آمیز، به سفارش شخص شاه و در دربار نوشته شده است.

آن گونه که می‌بینید در روایت خانم مرعشی هیچ اشاره‌ای به جزئیات این حوادث نشده است و روایتی ناقص و ناصحیح از حوادث نوزدهم دی‌ماه به دست داده است. با وجود این باید از ایشان پرسید ایشان از چه راهی به اخبار و اطلاعات مربوط به نهضت امام خمینی، دست می‌یافته و اینکه آیا همین اطلاعات ناقص را در اختیار همسر خود در زندان قرار می‌داده است؟ چرا که خود به نقش اطلاع‌رسانی‌اش تصریح می‌کند و می‌گوید:

۱. برای اطلاع از جزئیات این قیام خونین و دستیابی به روایت شاهدان عینی رک: توران منصوری، «قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم»، ۱۵ خرداد، دوره سوم، س ۱۳، ص ۴۶، ۲۷۹-۲۵۱.





هر حادثه و تظاهراتی را که اتفاق می‌افتاد، با دقت تهیه می‌کردم و آنها را در زمان ملاقات به آشیخ اکبر در زندان می‌گفتم.^۱

خواب‌های عجیب خانم مرعشی

در بخش‌هایی از خاطرات خانم مرعشی، خواب‌هایی روایت می‌شود که خاطرات راوی را با نوعی تقدس‌گرایی عجیب می‌کند. به نظر می‌رسد راوی با بیان این خواب‌ها، تلاش می‌کند چهره‌ای ماورایی و قدسی از زندگی شخصی و خانوادگی خود ارایه دهد و از این رو، نوعی مشروعیت برای خانواده دست و پا کند. گذشته از آنکه اصولاً رؤیا همیشه صادق نیست، حتی خواب‌های صادق نیز حجیت و اعتبار ندارد و لذا معلوم نیست در یک روایت تاریخی و سیاسی، بیان تفصیلی خواب‌های شخصی، چه معنا و مفهومی دارد. روایت‌های ماورایی سیاستمداران و اتکای آنان به این امور، گاهی در مقام برتری جویی یا ارایه روایتی قدسی از شخصیت‌های سیاسی بیان می‌گردد که در برخی موارد با واکنش منفی فقها و علمای طراز اول حوزه‌های علمیه همراه شده است.^۲

در ادامه برخی از این خواب‌ها را از نظر می‌گذرانیم. خواب نخست مربوط به ازدواج خانم مرعشی با جناب آقای هاشمی رفسنجانی است که در این زمینه چنین می‌خوانیم:

زیر آسمان پرستاره رفسنجان، در حیاط خوابیده بودم. بیدار شدم. سعی کردم خوابی را که دیده بودم، به خاطر بیاورم. خواب دیدم اول ماه است و چشمم به هلال ماه افتاد. خانم جون - مادرم - یادم داده بود، وقتی که چشمم به هلال ماه افتاد، برخیز و با ذکر صلوات آن را نو کن. در خواب همین کار را کردم. شنیده بودم که تعبیر دیدن ماه در خواب،

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۲۹۵-۲۹۴.

۲. به عنوان نمونه می‌توان به واکنش منفی برخی از فقهای قم به ماجرای «هاله نور» که از زبان یکی از رؤسای جمهور پیشین نقل شده بود، اشاره کرد. گفتنی است، نمونه‌هایی از مکاشفه و خواب در خاطرات برخی دیگر از سیاستمداران فعلی قابل بازیابی است که به عنوان نمونه می‌توان به ماجرای «مشاهده هودج نورانی» در خاطرات رئیس‌جمهور فعلی اشاره کرد. در خاطرات حجت‌الاسلام حسن روحانی چنین آمده است: «من در یک ماه مجرمی، موقع اذان صبح از خانه خارج شدم و برای نماز صبح به سمت مسجد پشت خندق رفتم وارد حیاط مسجد شدم و در کنار حوضی که در سمت چپ قرار داشت نشستم و مشغول وضو گرفتن شدم... من همان‌طور که کنار حوض نشسته بودم و در حال وضو بودم، احساس کردم که حیاط یک مرتبه روشن شد... سرم را بلند کردم و یک شیء نورانی را که تقریباً مکعب مستطیل بود و حدود دو متر داشت و عرض و ارتفاع آن هم حدود یک متر بود، دیدم که از بالا به سمت داخل حیاط مسجد به آرامی در حال فرود آمدن است احساس کردم افرادی داخل این هودج نورانی نشسته‌اند...» (خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷-۱۳۴۱، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۴۵).



بزرگی، توانگری و فره‌مندی است و اگر زنی خواب هلال ماه را ببیند، چنین شوهری می‌کند.^۱

در مورد این خواب، آنچه به خواننده منتقل می‌شود آن است که راوی می‌خواهد ازدواج خود را امری الهی قلمداد کند و از سوی دیگر، توانگری مالی فوق‌العاده فعلی خاندان هاشمی را به نوعی تئوریزه نماید! با اعتنا به خواب‌هایی از این دست، زندگی اشرافی خانواده هاشمی، امری محقق‌الوقوع تلقی خواهد شد که حدود شصت سال پیش، در خواب خانم مرعشی به او الهام شده است! لذا جایی برای نقد سبک زندگی و نوع فعالیت‌های مالی و اقتصادی این خانواده باقی نمی‌ماند. این موضوع در حالی اهمیت می‌یابد که یکی از فرزندان خانم مرعشی اکنون به واسطه جرائم اقتصادی در زندان به سر می‌برد.

خواب دوم مربوط می‌شود به نام‌گذاری فرزند پسر خانم مرعشی و جناب آقای هاشمی که به مدعای راوی، نام او با عنایتی ویژه در خواب اعلان شده است. به روایت خانم مرعشی، سه ماه قبل از تولد فرزندش، نام او از ناحیه امام زمان (عج) و در خواب، به آقای هاشمیان الهام شده و او در طی یک نامه، به پسر عمویش اکبر هاشمی، اطلاع داده است. در این باره چنین می‌خوانیم:

سه ماهی به زمان تولد مهدی مانده بود که نامه‌ای از آشیخ محمد هاشمیان برای آقای هاشمی رسید. ایشان نوشته بود امام زمان (عج) را در خواب دیدم که فرزند شما پسر است و اسمش مهدی است. من هم بی‌توجه به این خواب، اول اسم او را مظفر گذاشتم که مورد اعتراض آقای هاشمیان قرار گرفت. با یادآوری ایشان، ما اسم مهدی را برای نوزاد انتخاب کردیم.^۲

نکته مهمی در مورد این خواب وجود دارد آنکه، در حالی که خانواده هاشمی در حفظ و حراست از اسناد خانوادگی نهایت دقت را دارد، چطور نامه آقای هاشمیان که خانم مرعشی مدعی است او در آن نامه از خواب خود برای پسر عمویش نوشته است، منتشر نشده است. خوب بود آن نامه به عنوان پشتوانه این خواب، ذکر می‌گردید تا بر تشکیک و تردید خوانندگان پایان بخشد. دیگر آنکه، ذکر خواب مذکور دلیل نمی‌شود که فرزند خانم مرعشی صالح و در تمام مراحل زندگی درستکار باشد و لذا تلاش برای

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۱۴۲.



در روز ۱۷ شهریور ۵۷ گرچه
مأموران رژیم زودتر از مردم میدان
را به تسخیر درآورده بودند و مردم
با دیدن آنها به نوعی غافل گیر
شدند، ولی این طور نبوده که قبل
از ساعت ۷ مردم به رگبار بسته شده
باشند. چه اینکه در این صورت،
اصولاً مردم در میدان اجتماع
نمی کردند تا آن حجم عظیم از
فاجعه و کشتار انسانی فراهم آید

ارایه چهره‌ای موجه و مورد عنایت از مهدی،
قابل تأمل است.

خواب سوم مربوط به پیش گویی و پیش بینی
خانم مرعشی در مورد ریاست جمهوری جناب
آقای هاشمی رفسنجانی قبل از پیروزی انقلاب
اسلامی است! وی در این زمینه چنین نقل کرده
است:

یک شب خواب دیدم که آشیخ اکبر لباس
مرتب و تمیزی با عمامه و عبا پوشیده است. با
همین حالت، به اتاقی که من خوابیده بودم آمد

و گفت: عفت من می خواهم بروم که رئیس جمهور شوم. فوری پریدم
و پر قبایش را گرفتم و زدم زیر گریه و گفتم: نمی خواهم رئیس جمهور
بشوی، هر حاکمی ظالم می شود. از خواب بیدار شدم. جمله «هر
حاکمی ظالم می شود» بر زبانم بود.^۱

در مورد این خواب، گذشته از ایرادات اساسی که به همه خواب‌های از این سنخ وارد
است، یک نکته قابل تأمل وجود دارد و آن اینکه آیا وی می خواهد چنین القا کند که
سال‌ها پیش از ریاست جمهوری همسرش و حتی پیش از پیروزی انقلاب، این امر
مسجل و قطعی بوده است؟ اگر ریاست جمهوری او امری قدسی است، آیا باز هم او از
منظر خانم مرعشی مصداق جمله «هر حاکمی ظالم می شود» است؟ و اینکه آیا خانم
مرعشی همان طور که در خواب از ریاست جمهوری همسرش ناراضی بوده، در بیداری
نیز تلاش در تعبیر خواب داشته یا بر عکس عمل کرده است! به نظر می رسد بیان خواب
و خیال‌هایی از این دست، ضمن تلاش برای دست و پا کردن وجهه‌ای قدسی، نوعی
کنایه به رقبای سیاسی در سطوح بالای مدیریتی است و راوی در حقیقت می خواهد
یک جمله نادرست را به عنوان کبری کلیه به زمان حال تسری بخشد! چه اینکه هیچ نقد
و یا توضیحی پس از بیان خواب و جمله حکیمانه خود مبنی بر اینکه «هر حاکمی ظالم
می شود» ارایه نداده است و این نشان از اعتقاد به این باور تا زمان بیان روایت دارد.^۲ به

۱. همان، ص ۳۰۰.

۲. خواب‌های خانم مرعشی را می توان با خاطرات جدید آقای هاشمی همانند دانست چرا که هر دوی اینها در
مسائل روز سیاسی، تولید می شوند و در صدد هستند تا برای هاشمی و خانواده‌اش و نیز اهدافی که دنبال می کنند
زمینه سازی کنند.

راستی آیا از این خواب نمی‌توان برداشت کرد که بیننده خواب، سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، خواب طلایی قدرت و ریاست را می‌دیده و خیال‌پردازی‌هایی از این دست داشته است؟! گذشته از اصل اتکا به مسئله خواب و خیال در عرصه پر حادثه سیاست، که در جای خود قابل نقد است، محتوای خواب‌ها و ماهیت فکری و تخیلات آدم‌ها به شدت با یکدیگر مرتبط‌اند.

واقعه ۱۷ شهریور ۵۷

در مورد واقعه ۱۷ شهریور نیز نکات جالبی در خاطرات خانم مرعشی به چشم می‌خورد که بخشی از آن را بررسی خواهیم کرد. وی می‌گوید:

صبح جمعه ۱۳۵۷/۶/۱۷ بعد از نماز، صبحانه را آماده کردم. بچه‌ها را صبحانه دادم. قرار بر این بود که یاسر و مهدی را در منزل یکی از فامیل‌ها بگذارم و خودم با فاطمی و فائزه برای تظاهرات به میدان ژاله برویم. قرار بود که ساعت ۸ صبح آنجا باشیم. هنوز ساعت ۷ نشده بود که تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم، خانم آیت‌اللهی بود. با گریه گفت: مردم را در میدان ژاله به رگبار بستند. همه را کشتند. از من خواست به آنجا بروم. معلوم شد رژیم شاهنشاهی پیش‌دستی کرده است و مأموران از اجتماع مردم در میدان ژاله جلوگیری کرده‌اند. آنها زودتر از شروع تظاهرات و راهپیمایی، مردم را به گلوله بسته بودند. هنوز ساعت هفت نشده بود که به ما خبر دادند مردم به رگبار بسته شده‌اند.^۱

در مورد این بخش چند نکته حائز اهمیت است. نخست آنکه گرچه مأموران رژیم زودتر از مردم میدان را به تسخیر درآورده بودند و مردم با دیدن آنها به نوعی غافل‌گیر شدند، ولی این‌طور نبوده که قبل از ساعت ۷ مردم به رگبار بسته شده باشند. چه اینکه در این صورت، اصولاً مردم در میدان اجتماع نمی‌کردند تا آن حجم عظیم از فاجعه و کشتار انسانی فراهم آید.

در جلد یازدهم از کتاب *انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک*،^۲ شرح تفصیلی از وقایع ۱۷ شهریور آمده است که با مدعای خانم مرعشی مبنی بر آغاز درگیری و کشتار خونین قبل از ساعت ۷ صبح، هم‌خوانی ندارد.

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۳۰۲-۳۰۱.

۲. *انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱، کتاب یازدهم، ص ۱۸۱.





در اسناد مرتبط، ساعت ۸ صبح به عنوان، زمان آغاز تظاهرات، عنوان شده است؛ از ساعت ۸ صبح روز ۵۷/۶/۱۷ (۲۵۳۷ شاهنشاهی)، عده‌ای از قشریون مذهبی در تعدادی از نقاط تهران به ویژه در جنوب و شمال شرق و مرکز تهران، به اقدامات اخلاک‌گرانه مبادرت کردند.^۱

در سند شماره ۱۷۸۷ نیز در این مورد چنین می‌خوانیم:

از حدود ساعت ۰۸:۰۰ روز ۵۷/۶/۱۷، گروه‌های مختلفی از قشریون مذهبی که تعداد تقریبی آنها حدود ۲۵۰۰۰ نفر بوده از خیابان‌های فرخ‌آباد، شهباز و میدان ژاله حرکت کرده‌اند. تظاهرکنندگان شعارهایی علیه خاندان جلیل سلطنت و به نفع روح‌الله خمینی می‌دادند و سربازان مستقر در محل را (اسرائیلی) قلمداد می‌کرده‌اند. مأمورین مستقر در میدان ژاله و خیابان‌های شرقی و جنوبی متصل به آن برای متفرق کردن تظاهرکنندگان مداخله و گروهی از آنها به مقابله با مأمورین برخاسته و در چند نقطه از خیابان‌های مذکور با آتش زدن لاستیک مانع حرکت مأمورین شده و چند دستگاه اتومبیل از جمله یک دستگاه اتوبوس دو طبقه را در جلوی پمپ بنزین ژاله به آتش کشیده‌اند. مأمورین انتظامی پس از تیراندازی هوایی، به علت مقاومت اخلاک‌گران به تیراندازی به سوی آنها مبادرت کرده‌اند که در نتیجه چند نفر از آنها زخمی شده‌اند.^۲

آن گونه که در اسناد و مکتوبات مربوطه^۳ منعکس است، قبل از ساعت ۷ صبح درگیری خونین ۱۷ شهریور هنوز به وقوع نپیوسته بود و از این روی، روایت خانم مرعشی دچار اشکال است.

۱. همان، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۴۴.

۳. در اولین ساعات روز جمعه هفدهم شهریور ماه ارتشبد غلامعلی اویسی از رادیوی تهران و حومه اعلام حکومت نظامی کرد. به موجب این اعلامیه علاوه بر تهران در یازده شهر دیگر کشور به مدت ۶ ماه حکومت نظامی اعلام شد. مردم تهران که از حکومت نظامی اطلاعی نداشتند پیش از ساعت ۶ صبح، به خیابان‌ها ریختند و در میدان ژاله تجمع کردند. همین که مردم به خیابان‌های اطراف میدان رسیدند ناگهان با دیدن تانک‌ها و زره‌پوش‌های نظامی رژیم غافلگیر شدند. سرانجام مأموران رژیم پس از چند بار اخطار به تظاهرات‌کنندگان، حدود ساعت ۹ صبح از زمین و هوا به قتل‌عام مردم پرداختند. برای اطلاع تفصیلی درباره واقعه هفده شهریور رک: علیرضا ملایی، «بررسی تحلیلی رویداد ۱۷ شهریور ۱۳۵۷»، متین، ش ۱، زمستان ۱۳۷۷، ص ۲۹۰-۲۶۷.

سفر امام به پاریس

ایشان در بخشی از خاطرات خود به سفر امام به پاریس می‌پردازد و اطلاعات نادرستی را در این موضوع نیز به دست می‌دهد. در این بخش می‌خوانیم:

امام تصمیم به رفتن به فرانسه می‌گیرند و با همراهان خود به پاریس می‌روند. چند روزی را در هتلی که برایشان در نظر گرفته بودند، اقامت می‌کنند. سپس یک نفر ایرانی، منزل خود در نوفل لوشاتو را برای اقامت امام (ره) پیشنهاد و ایشان قبول می‌کنند و در آن شهر کوچک ساکن می‌شوند.^۱

نکته نخست در مورد این سخنان، محل اقامت امام در پاریس است که به اشتباه نقل شده است. امام در هتل ساکن نشدند بلکه در آپارتمانی در محله «کشان» پاریس که یک دانشجوی ایرانی به نام غضنفر پور و همسرش به نام سودابه سدیفی اجاره کرده بودند لیکن هنوز به آنجا منتقل نشده بودند، اقامت گزیدند.^۲ بعد از استقرار در آن منزل به واسطه ازدحام علاقه‌مندان ایشان و اذیت همسایگان و همچنین به خاطر محدودیت‌های امنیتی و... که از طرف دولت فرانسه اعمال شده بود، تصمیم بر تغییر مکان استقرار گرفته شد. امام شرط کرده بودند که محل اقامت‌شان منزل شخصی کسی نباشد و از این روی منزلی^۳ در دهکده نوفل لوشاتو برای ایشان اجاره شد.^۴ حجت الاسلام والمسلمین فردوسی‌پور از همراهان امام در سفر به پاریس در خاطرات خود، سکونت امام در منزل آقای غضنفر پور در پاریس و تغییر محل اقامت به دهکده «نوفل لوشاتو» در حومه پاریس، را به تفصیل شرح کرده است.^۵

اشتباه سوم نیز مربوط به محل اقامت امام (نوفل لوشاتو) است که برخلاف گفته

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۳۰۹.

۲. علی اکبر علی اکبری بایگی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران؛ از مهاجرت امام خمینی به پاریس تا پیروزی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۳۵-۳۰.

۳. این منزل مال دوست فرانسوی آقای عسکری بود که به اشتباه گفته شده مال شخص عسکری بوده است! همان، ص ۳۲؛ در خاطرات سید محمود دعایی نیز ضمن اشاره به مطالب مذکور، به موضوع حساسیت امام مبنی بر عدم سوءاستفاده شخصی و جناحی از حضور امام در پاریس اشاره شده است و ایشان چنین می‌گوید: «آقای عسگری صاحب خانه نوفل لوشاتوی امام خمینی بود. حاج احمد آقا پس از این که مطمئن شد ایشان هیچ بهره‌گیری شخصی و خانوادگی از حضرت امام و نام ایشان نمی‌خواهد انجام دهد، قبول کرد که حضرت امام در آن خانه سکونت کنند». رک: گوشه‌ای از خاطرات حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی (یادها- ۳۵)، همان، ص ۱۹۰.

خانم مرعشی طوری روایت کرده‌اند که این حساسیت ویژه امام مبنی بر عدم سکونت در منزل افراد خاص، مغفول مانده و برخلاف واقع منعکس شده است.

۵. فرامرز شعاع حسینی و رحیم روح‌بخش، خاطرات حجت الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی‌پور، تهران، عروج، ۱۳۸۷، ص ۲۴۳-۲۴۴.





راوی، نوفل لوشاتو شهر نیست بلکه روستایی است ییلاقی در حومه (حد فاصل چهل کیلومتری) پاریس.^۱

اشتباه در نقل تاریخ وقایع

از جمله اشکالات مهم در کتاب خاطرات خانم مرعشی، اشتباه در نقل تاریخ برخی وقایع انقلاب اسلامی است. از جمله مهم‌ترین این حوادث، می‌توان به تاریخ سخنرانی مشهور حضرت امام در دهم محرم ۱۲۸۳ قمری در مدرسه فیضیه اشاره کرد که منجر به دستگیری ایشان و در ادامه، زمینه‌ساز قیام خونین ۱۵ خرداد گردید که امام راحل از این قیام به عنوان طلوع انقلاب اسلامی یاد کرده‌اند. خانم مرعشی در خاطرات خود، تاریخ این سخنرانی را «۱۲ خرداد ۴۲» نقل کرده است.^۲

این در حالی است که این واقعه از مشهورات تاریخ انقلاب بوده، در منابع متعدد، تاریخ واقعی آن یعنی ۱۳ خرداد ۴۲ آمده است.^۳ مضاف بر آنکه، از حیث تطابق تاریخی نیز، دهم محرم ۱۲۸۳ قمری مطابق است با ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ شمسی و لذا، جاداشت مؤسسه منتشرکننده این کتاب خاطرات، به مواردی از این دست که از بدیهیات تاریخ انقلاب اسلامی است، دقت کافی را به کار می‌بست.

نقدی بر پاورقی‌های تحقیقی

گذشته از متن خاطرات، پاورقی‌های تحقیقی کتاب نیز خالی از ایراد تاریخی نیست که به واسطه مراعات اختصار، در اینجا تنها سه نمونه از آن مورد بررسی و خوانش انتقادی قرار می‌گیرد. گفتنی است ایرادات این بخش مربوط به راوی نیست و به مجموعه منتشرکننده این اثر باز می‌گردد.^۴

۱. در یکی از این پاورقی‌های تحقیقی، مطلبی در مورد «رادیو انقلاب» درج شده است که در سال‌های تبعید امام از نجف برنامه پخش می‌کرده است. در این مورد چنین می‌خوانیم:

در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، گروهی از انقلابیون

۱. همان، ص ۲۴۲-۲۴۱.

۲. ایشان تاریخ سخنرانی امام را «ساعت چهار بعد از ظهر روز ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ برابر با ۱۰ محرم ۱۳۸۳ قمری» ذکر کرده است. رک: سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۶۱.

۳. سید حمید روحانی، همان، ص ۲۳۴-۲۳۱.

۴. دفتر نشر معارف انقلاب به مدیریت محسن هاشمی که ناشر آثار و خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی است.

به رغم آن که اسم مرحوم لاهوتی به عنوان مسئول کمیته‌های انقلاب مطرح شده بود و در آستانه صدور حکم امام قرار داشت، به واسطه مخالفت شهید مطهری با این انتصاب، در لحظه آخر امام از واگذاری مسئولیت کمیته‌ها به لاهوتی منصرف شدند و لذا شیخ حسن لاهوتی هرگز به عنوان مسئول کمیته‌های انقلاب، مسئولیت و سمتی نداشته است

یک ایستگاه رادیویی به نام «رادیو انقلاب» درست کرده بودند و از شهر نجف اخبار و رویدادهای نهضت اسلامی را برای داخل کشور پخش می‌کردند. مسئولیت این رادیو با حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی بود.^۱

این فراز در بردارنده ایرادات فراوانی است. نخست آنکه هرگز انقلابیون نجف، ایستگاه رادیویی خاص و مستقلی را راه‌اندازی نکرده بودند بلکه شخص آقای دعایی، با هماهنگی بعثی‌ها، ساعتی را برای پخش

برنامه از رادیو بغداد گرفته بودند. همچنین گفتنی است در سال‌های تبعید چیزی به نام «رادیو انقلاب» وجود نداشت و تنها یک ساعت محدودی در روز برنامه‌ای چهل دقیقه‌ای به نام «صدای روحانیت مبارز»، از رادیو بغداد پخش می‌شد، چنانکه سایر گروه‌های مبارز مانند برخی گروه‌های چپ نیز از همین رادیو برنامه داشتند. سید محمود دعایی در این باب، چنین روایت می‌کند:

[ابتدا برنامه رادیویی] در بخش رادیوی خارجی بغداد، هر روز به مدت ۲۰ دقیقه و گاهی نیم ساعت برنامه اجرا می‌کردیم... بخشی از آن، همان بخش فارسی رادیو بغداد بود که به عنوان نهضت روحانیت در ایران پخش می‌شد... بعد از این که جا افتاد و مطلوب واقع شد و از ایران خیلی زیاد تشویق شدیم، تأکید شد که برنامه را توسعه بدهیم. بنابر این ما موج مستقل رادیویی گرفتیم. به دنبال اوج‌گیری مبارزات و شروع حرکت مسلحانه در داخل توسط چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق، هر کدام از این گروه‌ها موجودیت خودشان را اعلام می‌کردند. افراد و نمایندگان‌شان در خارج از کشور با عراقی‌ها تماس می‌گرفتند و از آنها امکانات می‌خواستند. عراقی‌ها هم به آنها موج رادیویی می‌دادند. موج رادیویی میهن‌پرستان را در اختیار سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق قرار دادند و آنها با هم آن موج را اداره می‌کردند. یک موج

۱. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۱۶۳.





هم به عنوان رادیو سروش گرفته بودند که برنامه‌های تئوریک را عرضه می‌کرد. ما هم پیشنهاد دادیم که برنامه صدای روحانیت مبارز ایران را بگیریم که به ما دادند. مدت برنامه ۴۰ دقیقه بود.^۱

نکته دیگر آنکه این برنامه رادیویی از بغداد پخش می‌شد و نه نجف! این بود که مجریان آن (که محوریت آن با جناب دعایی بود) هر روز از نجف به بغداد می‌رفتند. آقای دعایی در این زمینه چنین می‌گوید:

من شب‌ها وقتی مدرسه خلوت می‌شد بیدار می‌شدم و کارم را شروع می‌کردم. خیلی آرام و صبورانه برنامه‌هایم را تنظیم می‌کردم. وقتی اذان صبح می‌شد، نماز صبح را می‌خواندم و می‌رفتم حرم و از حرم مستقیم به گاراژ می‌رفتم و با مینی‌بوس به بغداد می‌آمدم. وقتی می‌رسیدم به بغداد، اول... صبحانه می‌خوردم... سپس به استودیو می‌رفتم و برنامه را ضبط می‌کردم و به همان گاراژ بازگشته و با همان مینی‌بوس‌ها به نجف برمی‌گشتم.^۲

۲. در پاورقی دیگری، زندگی‌نامه مختصر از مرحوم شیخ حسن لاهوتی به رشته تحریر درآمده که آن هم حاوی نکات قابل تأملی است. در این متن چنین می‌خوانیم:

مرحوم لاهوتی مدتی فرماندهی کمیته‌های انقلاب اسلامی و همچنین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را عهده‌دار بود. آیت‌الله شیخ حسن لاهوتی اشکوری... در ۱۷ آبان ۱۳۶۰ به علت عارضه قلبی درگذشت.^۳

گفتنی است به رغم آن که اسم مرحوم لاهوتی به عنوان مسئول کمیته‌های انقلاب مطرح شده بود و در آستانه صدور حکم امام قرار داشت، به واسطه مخالفت شهید مطهری با این انتصاب، در لحظه آخر امام از واگذاری مسئولیت کمیته‌ها به لاهوتی منصرف شدند و لذا شیخ حسن لاهوتی هرگز به عنوان مسئول کمیته‌های انقلاب، مسئولیت و سمتی نداشته است.

آیت‌الله مهدوی‌کنی در مورد علت عدم انتصاب مرحوم لاهوتی به عنوان مسئول کمیته‌های انقلاب اسلامی توسط امام، چنین نقل کرده است:

مرحوم آقای لاهوتی... بیشتر می‌توانست با آقایان نهضتی‌ها و با مجاهدین و بنی‌صدر بسازد؛ چون سوابقی داشت و یکی از فرزندان

۱. گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی (یادها- ۳۵)، همان، ص ۹۰-۸۸؛ با تلخیص.

۲. همان، ص ۹۳-۹۲.

۳. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۱۶۵-۱۶۴؛ با تلخیص.



هم جزو مجاهدین خلق بود. آنها با واسطه‌هایی پیشنهاد داده بودند که آقای لاهوتی مسئول کمیته‌ها بشود... امام در آن وقت در مدرسه علوی تشریف داشتند. ما با دوستان در روز دهم یا یازدهم اسفند نشسته بودیم... ساعت حدود یازده و نیم شب بود که ناگهان مرحوم شهید مطهری سراسیمه از اتاق دیگر وارد شدند و گفتند: چه نشسته‌اید که امکان دارد فاجعه‌ای رخ دهد. گفتیم چه شده؟ گفتند: الان این نهضتی‌ها [نهضت آزادی]... اینها با آقای لاهوتی در محضر امام هستند و امام، حکم فرماندهی نیروهای انقلابی را برای آقای لاهوتی نوشته‌اند و بناست ساعت ۱۲ از رادیو پخش شود و این فاجعه است. نه از جهت خود آقای لاهوتی که خود آقای لاهوتی آدم بدی نیست، ولی ایشان فردی عاطفی و به یک معنا احساسی و ساده است. اینها دورش را گرفته‌اند و ممکن است رگ حیاتی انقلاب، یعنی نیروهای مسلح انقلاب را در اختیار اینها قرار دهد و این خیلی خطرناک است... آقای مطهری از همان جا به خدمت امام رفتند و عرض کردند شما دو سه دقیقه‌ای به این اطاق [اطاق پهلویی] تشریف بیاورید... آقای مطهری گوشزد کردند که این جریان، جریان خطرناکی است... ناگفته نماند که حضرت امام نسبت به آقای مطهری بیش از همه علاقه و ایمان داشتند. ضمناً ایشان مسئله تفکیک کمیته و سپاه را هم طرح کردند؛ به خصوص برای اینکه کار، شدنی باشد، گفتند که آقای لاهوتی را برای سپاه بگذاریم- آن وقت هنوز سپاه شکل نگرفته بود، امام گفتند: پس چه کسی کمیته را قبول می‌کند؟ گفتند: آقای مهدوی اعلام آمادگی کرده؛ امام گفتند که اشکالی ندارد و حکم سرپرستی کمیته‌ها به طور موقت به نام حقیر صادر گردید.^۱

نکته دیگر در مورد مرگ مرحوم لاهوتی است که در این کتاب به صراحت، عارضه قلبی به عنوان علت مرگ نامبرده، ذکر شده است این در حالی است که دختران خانم عفت مرعشی در سال‌های گذشته در حرکتی تأمل‌برانگیز تلاش داشته‌اند مرگ وی را

۱. غلامرضا خواجه‌سروی، *خاطرات آیت‌الله مهدوی‌کنی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴، ص ۲۲۸-۲۲۶؛ به نقل از «تبیینی بر نقش نفوذ در شخصیت حسن لاهوتی»، تاریخ انتشار: ۱۴ مرداد ۱۳۹۵، سایت مشرق نیوز:



مشکوک جلوه دهند و مأموران دستگاه‌های قضایی و انتظامی جمهوری اسلامی را در مرگ وی متهم سازند. از این روی، این فراز در حقیقت پاسخی است به شبهات بی‌اساس دو عروس مرحوم لاهوتی یعنی فاطمه و فائزه هاشمی.^۱ مادر فاطمه و فائزه، در این مورد می‌گوید:

آیت الله شیخ حسن لاهوتی اشکوری... در ۷ آبان ۱۳۶۰ به علت عارضه قلبی درگذشت.^۲

۳. در پاورقی دیگر، به زندگی و فعالیت‌های سیاسی آیت الله منتظری پرداخته و چنین آورده‌اند:

ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی منصوب شد و اصل ولایت فقیه به پیشنهاد او وارد قانون اساسی جمهوری اسلامی شد.^۳

در مورد این پاورقی نیز گفتنی است اصل ولایت فقیه منحصر به پیشنهاد مرحوم منتظری وارد قانون اساسی نشده و آن گونه که شخص آیت الله منتظری در کتاب/نقد از خود مطرح کرده است، این پیشنهاد به ابتکار جمعی از نمایندگان مجلس خبرگان از جمله آقایان بهشتی و منتظری وارد قانون اساسی شده است. آیت الله منتظری در این زمینه چنین می‌گوید:

لازم به ذکر است در تدوین قانون اساسی در سال ۱۳۵۸، جمعی از نمایندگان مجلس خبرگان از جمله اینجانب و مرحوم شهید آیت الله دکتر بهشتی نسبت به گنجانده شدن اصل ولایت فقیه در متن قانون اساسی اصرار داشتیم و این اصرار از مبانی فکری و استنباط ما از کتاب و

۱. فائزه هاشمی در گفت‌وگو با هفته‌نامه شهروند/مروز با وارد دانستن چنین اتهامی، می‌گوید: «گزارش پزشکی قانونی که بعداً به دست من رسید علت فوت را سکت تشنیه نداده بود. من گزارش پزشک قانونی را دارم. مطابق این گزارش آقای لاهوتی به علت مسمومیت با سم استرکنین فوت کرده بودند.» رک: گفت‌وگوی هفته‌نامه شهروند/مروز با فائزه هاشمی، ش ۷۰، آبان ۱۳۸۷. گفتنی است بر اساس برخی شواهد و بررسی‌های علمی (که تفصیل آن در آثار استاد روحانی منعکس و قابل دستیابی است)، تشخیص پزشک مربوطه درست بوده زیرا نامبرده خودکشی کرده بود و به نظر می‌رسد خاندان هاشمی (که با وی نسبت نزدیک فامیلی داشتند) برای پنهان داشتن این مسئله، تلاش کردند بحث مسمومیت لاهوتی را مطرح نمایند و بگویند او را مسموم کرده‌اند! خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی - با همه اختصاری که در نقل این واقعه دارد - تا پایه‌ای در این زمینه گویاست.

۲. سید علی مرعشی (به اتمام)، همان، ص ۱۶۵-۱۶۴؛ با تلخیص.

۳. همان، ص ۱۰۵.

در مورد مرگ مرحوم لاهوتی در کتاب پا به پای سرو به صراحت، عارضه قلبی به عنوان علت مرگ نامبرده، ذکر شده است این در حالی است که دختران خانم عفت مرعشی در سال‌های گذشته در حرکتی تأمل برانگیز تلاش داشته‌اند مرگ وی را مشکوک جلوه دهند و مأموران دستگاه‌های قضایی و انتظامی جمهوری اسلامی را در مرگ وی متهم سازند

سنت نشئت می‌گرفت که در جای خود به تفصیل بیان شده است.^۱ با توجه به مطالب آقای منتظری معلوم می‌شود که نویسنده پاورقی کتاب خاطرات خانم مرعشی، از روی بی‌اطلاعی یا تعمداً نخواسته نام سایر نمایندگان مجلس خبرگان مانند آیت‌الله بهشتی را در زمره پیشنهاددهندگان اصل ولایت فقیه ذکر کند و تلاش کرده پیشنهاد این اصل مترقی را به صورت یک جانبه به آقای منتظری منتسب سازد. امری که حتی در روایت مرحوم منتظری نیز، مردود شده است. دیگر آنکه اساساً در جای

جای این خاطرات، هیچ اشاره‌ای به نقش منفی مرحوم منتظری در جهت تقابل با امام و موضوع عزل ایشان نشده است و نویسنده در روایتی جهت‌دار، تنها به تمجید و تعریف از آقای منتظری پرداخته و با به کارگیری تعبیری غلوآمیز چنین می‌نویسد:

آیت‌الله منتظری یکی از مورد احترام‌ترین شخصیت‌های مذهبی شیعه و از نظر برخی اعلم فقها بود.^۲

بدیهی است تنها روایتی مورد اقبال عموم مخاطبان واقع خواهد شد که در آن تمام ابعاد شخصیتی و سیاسی افراد و فعالان مذهبی و سیاسی نمایان شده باشد و راوی یا نویسندگان، بخشی از عملکرد یا اندیشه شخصیت‌های مورد علاقه خود را روتوش یا سانسور نکرده باشند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب مذکور می‌توان چنین نتیجه گرفت که کتاب خاطرات خانم مرعشی در هر سه محور (مشاهدات مستقیم، مطالب منقول، پاورقی‌های تحقیقی)، حاوی مطالبی غیر مستند و نامعتبر است. راوی با استفاده از تعبیری مبالغه‌آمیز نسبت به همسر خود، تلاش کرده شخصیتی محوری و منحصر به فرد از او ارایه دهد و در عین حال

۱. سعید منتظری، *انتقاد از خود*؛ عبرت و وصیت: گفت‌وگویی بی‌پرده با پدر، استاد و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری، «نوشتاری مشتمل بر چهارده پرسش و پاسخ در رابطه با مسائل سیاسی و اجتماعی و پراپهام تاریخ معاصر»، (نشر الکترونیکی توسط سایت آیت‌الله منتظری)، ص ۲۸.
۲. سید علی مرعشی (به اهتمام)، همان، ص ۱۰۵؛ با اندک تلخیص و تغییر.





در موارد متعدد، از بازگو کردن برخی مطالب مناقشه‌برانگیز نسبت به وی خودداری کرده است که از جمله، حمایت مستمر آقای هاشمی از سازمان تروریستی مجاهدین خلق است. اشتباه در نقل تاریخ و محتوا و جزئیات برخی وقایع تاریخی (مانند سخنرانی ۱۳ خرداد امام، قیام ۱۹ دی، حادثه ۱۷ شهریور و...)، بخش دیگری از اشتباهات تاریخی کتاب *پا به پای سرو* است. آرایه تحلیل‌های غیر مستند در مورد موضوعات مهم (مانند انکار مشکوک بودن رحلت آیت‌الله سید مصطفی خمینی و بیان شب‌زنده‌داری و طولانی شدن ملاقات‌ها به عنوان علت رحلت ایشان)، بعد دیگری از مطالب مورد نقد در کتاب مذکور است. بازتاب شخصیت‌های سیاسی و روحانیون مبارز نیز در این کتاب - به عمد یا از روی کم‌اطلاعی - به طور کاریکاتوری بیان شده است. به عنوان نمونه از برخورد دقیق شهید بهشتی در نقد مشی مبارزاتی آقای هاشمی، تصویری منفی آرایه گردیده و به دنبال آن از نقش ایشان در پیشنهاد اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی چشم‌پوشی شده است و در مقابل تلاش شده محوریت درگیری‌های قیام ۱۹ دی به آیت‌الله شریعتمداری منتسب گردد و همچنین پیشنهاد اصل ولایت فقیه، منحصرأً به آیت‌الله منتظری مربوط دانسته شده که این موضوع حتی در خاطرات شخص آقای منتظری نیز مردود شده است.

مجموعه نقدهای مطروحه، از کتاب *پا به پای سرو* روایت و اثری ضعیف، به نمایش گذاشته که نمی‌توان در عرصه تاریخ انقلاب اسلامی از آن به عنوان یک منبع متقن و مستند استفاده کرد.